شهید جواد افشاری که در حملات متجاوزانه رژیم‌صهیونیستی-امریکایی به شهادت رسید

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جواد افشاری از شهدای هوافضای سپاه در تجاوز رژیم‌صهیونیستی و امریکا به کشورمان

می‌گفت بعد از حفظ کل قرآن شهید می‌شوم

علیرضا محمدی

شهید جواد افشاری آرزوی عجیبی برای شهادتش داشت. او می‌خواست زمانی شهید شود که کل قرآن کریم را حفظ کرده باشد. بعد از مدت‌ها تلاش، نهایتاً توانست در فروردین امسال قرآن کریم را به صورت کامل حفظ کند. دو ماه بعد تجاوز رژیم‌صهیونیستی به ایران اتفاق افتاد و جواد افشاری از اولین شهدای تبریز در مسیر مبارزه با صهیونیست‌ها شد. حالا که چند ماهی از شهادت آقا جواد می‌گذرد، امیرحسین پسر ۱۴ساله شهید راه او را در حفظ قرآن ادامه می‌دهد. امیرحسین که تا قبل از شهادت پدرش با تشویق‌های او و مادرش توانسته بود ۲۲ جزء قرآن را حفظ کند، چند ماه بعد از شهادت بابا دو جزء دیگر قرآن را حفظ کرده و حالا تنها شش جزء تا حفظ کل قرآن کریم فاصله دارد. گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه یوسفی، همسر شهید جواد افشاری را پیش‌رو دارید.

شروع زندگی‌تان با شهید افشاری از کجا رقم خورد؟

من و خواهر شهید در یک دانشگاه درس می‌خواندیم. بعد از فارغ‌التحصیلی، من در دانشگاه پیام‌نور استان آذربایجان شرقی ماندم و کارمند همانجا شدم. خواهرشوهرم هم معلم شد. ایشان چند سال بعد همراه خواهر دیگرشان برای دیدن دخترخانمی به دانشگاه آمده بودند. آن دخترخانم را برای آقا جواد نشان کرده بودند و می‌خواستند ایشان را ببینند و اگر شرایط‌شان با شرایط آقا جواد همخوانی داشت، مقدمات مراسم خواستگاری را بچینند، اما آن روز دخترخانم به دانشگاه نیامده بود. خواهر شوهرم هم به خواهر دیگرشان می‌گوید من اینجا یک دوست قدیمی دارم که کارمند دانشگاه است، برویم به ایشان سر بزنیم. آمدند و باهم کمی صحبت کردیم. بعد از اینکه رفتند، خواهر شهید به دوستم گفته بود خانم یوسفی همان معیارها و شرایط مدنظر برادرمان را دارند. چرا ایشان را به آقاجواد معرفی نکنیم. همین اتفاق ساده باعث شد تا مقدمات خواستگاری شهید از من فراهم شود و بعد از دو جلسه خواستگاری و صحبت، آذر ۱۳۸۷ عقد کردیم. شش ماه بعد هم رفتیم سر خانه و زندگی خودمان.

در صحبت‌های اولیه ایشان را چطور آدمی شناختید؟

شهید افشاری اصلاً اهل مادیات نبود. در جلسات خواستگاری هم از این مسائل حرفی نزد. بیشتر معیارها و مسائل اخلاقی را بیان کرد. حتی وقتی من در مورد جهیزیه‌ام گفتم که امکان دارد برخی وسایل را نتوانیم تهیه کنیم، ایشان گفت شما اصلاً چیزی با خودت نیاوری هیچ اشکالی ندارد. پدر و مادرمان همین که ما را تا اینجا رسانده‌اند حق بزرگی به گردن ما دارند. هر دو جوان هستیم، کار می‌کنیم و هر کم و کسری باشد خودمان جبران می‌کنیم. مراسم ازدواج ما هم بسیار ساده بود. همه مسائل رعایت شده بود تا مبادا ذره‌ای خلاف شرع باشد.

در صحبت‌های‌تان گفتید که شهید اهل مادیات نبودند. در زندگی مشترک هم این خصوصیت اخلاقی را حفظ کردند؟

بله، آقاجواد تا پایان عمرش اولویت زندگی را در مسائل معنوی قرار داده بود. نه اینکه به مادیات کاملاً بی‌توجه باشد، ما هم به اندازه خودمان داریم، ولی اولویت اصلی شهید داشته‌های این دنیا نبود. مبنایش این نبود که مثلاً ما از فلانی جلوتر بزنیم و حتماً باید سطح زندگی‌مان اینطور و آنطور باشد. به این چیزها فکر نمی‌کرد. در ضمن خیلی از خود گذشتگی داشت. هر چیزی تهیه می‌کرد، سعی داشت اولویت من و پسرمان امیرحسین را در نظر بگیرد. در واقع برای خودش چیزی نمی‌خواست و خیلی از مسائلی که شاید برای دیگران مهم باشد، برای ایشان اصلاً اهمیت نداشت. یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی بارز شهید، شوخ‌طبعی بود؛ در اداره و فامیل معروف بود به شوخ‌طبعی. بعد از شهادت، همکارهایش نوشته بودند که «باحال اداره‌مان رفت.» همکارانش تعریف می‌کردند هر وقت سوار سرویس می‌شدیم تا به محل کارمان برویم، ایشان در حال شوخی کردن بود. یک روز که سر کار نمی‌آمدند، حوصله همه سر می‌رفت و بچه‌ها سرجای‌شان کز می‌کردند. در جمع‌های خانوادگی و فامیلی هم آقاجواد به شوخ‌طبعی معروف بود. بچه‌ها دور ایشان جمع می‌شدند و به همه خوش می‌گذشت.

در زندگی مشترک چه نکاتی را از شهید افشاری یاد گرفتید؟

یکی اینکه اصلاً اهل غیبت نبودند و من از ایشان یاد گرفتم که غیبت کسی را نکنم. دوم اینکه اهل مادیات نبودند و منی که در ابتدا تا حدودی در بند مادیات بودم، از ایشان یاد گرفتم که اولویت زندگی را چیزهای دیگری قرار بدهم. سومی هم گذشت‌شان بود که کم‌کم به من هم سرایت کرد و یاد گرفتم که اگر مشکلی یا کدورتی پیش آمد، از آن بگذرم و گذشت کنم.

شهید افشاری در تربیت فرزندشان چه نکاتی را لحاظ می‌کردند؟

امیرحسین تنها یادگار شهید است که ۱۴ سال دارد. همسرم همیشه سعی می‌کرد خصوصیاتی که خودش داشت را به پسرمان انتقال بدهد. یکی از خصوصیات شهید افشاری این بود که به هیچ عنوان وقتش را به بطالت نمی‌گذراند. مثلاً اگر نوبت دکتر داشتیم یا سوار اتوبوس بودیم تا به مقصد برسیم می‌گفت در این چند دقیقه کمی قرآن بخوانیم و مرور کنیم. چون خودش از مدت‌ها قبل به حفظ قرآن پرداخته بود، امیرحسین را هم تشویق کرده بود که قرآن را حفظ کند. اگر فقط چند دقیقه وقت داشتند به پسرمان می‌گفت بیا در همین چند دقیقه قرآن بخوانیم و فلان صفحه را مرور کنیم. بیشتر نکاتی که شهید افشاری به فرزندش یاد می‌داد، برگرفته از رفتار ایشان بود نه گفتارش. مثلاً همسرم همیشه پسرمان را با خودش به مراسم عزای آقا امام‌حسین(ع) می‌برد. سعی هم می‌کرد حتماً در پخش غذا شرکت کند تا پسرمان در چنین محیط‌ها و کارهایی سهیم باشد. بعد از اینکه غذای خودشان را می‌گرفتند و می‌خواستند از هیئت خارج شوند، شهید همیشه غذای خودش را به کسانی می‌داد که نیاز داشتند و غذا به آنها نرسیده بود، اما غذای امیرحسین را نگه می‌داشت. بعد که به خانه می‌رسیدند، پسرم به پدرش می‌گفت چرا غذای خودت را به دیگران می‌دهی؟ شهید افشاری پاسخ می‌داد: آن بنده خدا نیاز داشت و من غذایم را به او دادم. بعدها این رفتار شهید روی پسرمان تأثیر گذاشته بود و خیلی وقت‌ها که امیرحسین از هیئت برمی‌گشت، می‌دیدم که غذایش را به یک نیازمند داده است.

اشاره کردید که شهید افشاری از حافظان قرآن بودند، چند جزء از قرآن را حفظ کرده بودند؟

ایشان دو ماه قبل از شهادت کل قرآن را حفظ کرده بودند. ماجرای حفظ قرآن‌شان قبل از شهادت حکایتی دارد که برای‌تان تعریف می‌کنم، اما قبلش عرض کنم که شهید افشاری توجه زیادی به حفظ قرآن از سوی پسرمان امیرحسین داشت. تا زمان شهادت همسرم، امیرحسین ۲۲ جزء از قرآن را حفظ بود و بعد از شهادت ایشان، همچنان حفظ قرآن را ادامه داد و اکنون دو جزء دیگر هم حفظ کرده است. آقای افشاری خیلی دوست داشت که به عنوان حافظ قرآن به دیدار مقام معظم رهبری برود. وقتی خودش کل قرآن را حفظ کرد، به امیرحسین می‌گفت بجنب باقی را حفظ کن تا ان‌شاءالله قسمت بشود به دیدار رهبری برویم. شهید افشاری در کنار حفظ قرآن، بسیار هم به محتوای کلام‌الله مجید توجه داشت. به عنوان مثال عرض می‌کنم، اگر بحثی در بین اقوام درخصوص مسائلی پیش می‌آمد، ایشان از خودش نظر نمی‌داد. می‌رفت در قرآن جست‌وجو می‌کرد و پاسخ سؤال یا مباحث مورد نظر را از روی آیات الهی می‌داد. این خصلت را پسرمان هم یاد گرفته و در بسیاری از مسائل به قرآن رجوع می‌کند و از آیات قرآن مثال و توضیح می‌آورد.

ماجرای حفظ قرآن شهید افشاری و ارتباط آن با شهادت‌شان چیست؟

چند سال پیش که عملیات حمله موشکی ایران به پادگان امریکا در عین‌الاسد عراق پیش آمد، همسرم طی حادثه‌ای مجروح شده بود. وقتی به خانه آمد، گفت شهادت نصیب من نمی‌شود. نهایتاً همین مجروحیت نصیبم شود. بعد ادامه داد و گفت چون تو خیلی به من وابسته‌ای، راضی به شهادتم نیستی، محکم پایم را به این دنیا گره زده‌ای و به همین خاطر سعادت شهادت نصیبم نمی‌شود. اگر تو راضی باشی، شهید می‌شوم... با این حرف همسرم، چند روز در فکر بودم. عاقبت خودم را قانع کردم و به ایشان گفتم که من راضی به شهادت شما هستم، اما آقاجواد گفت دوست دارم وقتی شهید شوم که کل قرآن را حفظ کرده باشم. در آن صورت اگر لایق باشم در آن دنیا هم به عنوان یک شهید می‌توانم آشنایان را شفاعت کنم به عنوان یک حافظ قرآن. من حرف‌های ایشان در ذهنم بود منتها پیش خودم می‌گفتم الان که جنگ نیست و شرایط شهادت هم وجود ندارد. پس نباید خیلی فکرم درگیر باشد، اما امسال که آقاجواد موفق شد کل قرآن را حفظ کند، تنها دو ماه بعد شهادت‌شان اتفاق افتاد تا همانطور که خودش گفته بود از شهدای حافظ قرآن باشد.

پس شهید افشاری از مدت‌ها پیش شوق شهادت داشتند؟

بله. چند سال پیش من یک سررسیدی پیدا کردم که می‌خواستم از آن به عنوان دفتر یادداشت استفاده کنم. وقتی سررسید را باز کردم، دیدم ایشان در صفحه اول سررسید عکس خودش را زده و نوشته شهید جواد افشاری. چند آیه هم کنارش نوشته بود. پرسیدم این چیست؟ گفت شهادت که نصیبم نشده است، برای دل خودم اعلامیه شهادت درست کردم تا دلم به این خوش باشد. من از همان زمان متوجه شدم که ایشان شوق شهادت دارد.

روز شهادت آقاجواد چه اتفاق‌هایی افتاد و چه به شما گذشت؟

روز ۲۲ خردادماه که قرار بود به خانه جدید منتقل شویم، خسته و کوفته از جابه‌جایی برخی از وسایل برگشتیم تا کمی استراحت کنیم. از خستگی ساعت ۱۱شب به خواب رفتیم. به نظرم ساعت یک بامداد بود که تلفن همسرم زنگ خورد و گفتند باید سریع به پادگان بیایید. من گفتم الان خسته‌ای، بعداً برو، اما ایشان گفت الان به وجود ما نیاز دارند و باید بروم. ایشان را بدرقه کردم و دوباره خوابیدم. صبح خواهر شوهرم زنگ زد و گفت از آقاجواد خبر داری؟ گفتم خب مثل هر روز به محل کارش رفته است. ایشان گفت انگار از چیزی خبر نداری. چند ساعت پیش رژیم‌صهیونیستی به کشورمان حمله کرده است. اخبار را نگاه کن. از همان لحظه دلشوره به جانم افتاد. تلویزیون را روشن و اخبار را مرور کردم، بعد رفتم مقابل محل کار آقاجواد، ولی آنجا ما را راه ندادند. برگشتم خانه. عصر تماس گرفتند و گفتند ایشان ۵۰ درصد مجروحیت پیدا کرده است. سریع رفتیم بیمارستان. گفتند ممنوع‌الملاقات است. پدرم و خواهرشوهرم همراهم بودند. نگو به آنها گفته بودند آقاجواد شهید شده و من خبر نداشتم. وقتی به خانه برگشتیم، امیرحسین به بالکن رفته و آنجا نشسته بود، قرآن می‌خواند و از خدا می‌خواست که پدرش با همان مجروحیت ۵۰درصدی بماند و به خانه برگردد. از رفتار اطرافیان متوجه شدم که خبرهایی است و به من نگفته‌اند. گفتم من خودم را از قبل آماده شهادت آقاجواد کردم. در ذهنم این صحنه را تصور کردم و حتی برایش اشک ریخته‌ام. اگر چیزی شده به من بگویید. آمادگی‌اش را دارم. نهایتاً گفتند که ایشان شهید شده است. رفتم بالکن و به خدا گفتم خدایا خودت آقاجواد را دادی و خودت هم پس گرفتی. هیچ گلایه‌ای ندارم. با خودت معامله کردم و چند سال قبل برای شهادت ایشان رضایت داده بودم. خودت دادی و خودت هم گرفتی: اناالله و اناالیه‌راجعون...

برخورد امیرحسین با خبر شهادت پدرش چطور بود؟

آن روز وقتی پیش امیرحسین در بالکن رفتم. به او گفتم امیرحسین جان! پدرت ۵۰ درصد جانبازی ندارد، جانبازی‌اش ۷۰ درصد است. یعنی فقط ۳۰ درصد توان جسمی برایش مانده است. راضی هستی که بابا اصلاً نتواند حرکت کند. حتی نتواند سرش را تکان بدهد؟ امیرحسین گفت بله من به همین هم راضی هستم. فقط می‌خواهم او به خانه برگردد. ولو اینکه نتواند حرکت کند... وقتی دیدم امیرحسین به این حرف‌ها راضی نیست، کمی با او حرف زدم و گفتم من راضی نیستم پدرت را اینطوری ببینم. اینکه دیگر نتواند حرکت کند، واقعاً برای خودش سخت است. کمی که حرف زدم امیرحسین گریه کرد و گفت باشه من هم راضی به سختی کشیدن بابا نیستم. وقتی دیدم او آمادگی دارد، گفتم پدرت شهید شده است. امیرحسین کلاً بچه توداری است. الان هنوز هم دلتنگ پدرش است. من هم دلتنگ ایشان هستم، ولی به‌هرحال تحمل می‌کنیم. آن روز در بالکن خانه، من و پسرم گریه کردیم. بعد در مراسم تشییع سعی کردیم، اشک نریزیم مبادا تصاویری که از خانواده شهید منتشر می‌شود، تصاویر شکسته شدن آنها باشد. سعی کردیم این تصاویر از صلابت خانواده شهید روایت کنند نه از گریه و اشک آنها. امیرحسین الان همچنان به حفظ قرآن ادامه می‌دهد و می‌بینم که وقتی با قرآن مشغول است، آرام‌تر می‌شود.

سخن پایانی.

برخی از دوستانم که خیلی در وادی شهید و شهادت نبودند، بعد از شهادت آقاجواد به من می‌گویند ما تازه معنی شهادت را متوجه شدیم. اینکه یک نفر عزیزی چون آقاجواد را از دست می‌دهد این خسران با هیچ چیزی جبران نمی‌شود. شکر خدا این جنگ ۱۲ روزه نشان داد که مردم پای کار کشور و رهبرشان هستند. خیلی در آن روزها برای شناسایی پهپادهای دشمن همکاری می‌کردند. به عنوان خانواده شهید از همه مردم می‌خواهیم که راه شهدا را ادامه دهند. ما نیاز داریم به این مردم که پشت رهبری بایستند. راه شهدا را ادامه بدهند و همه باید بدانیم اگر رهبری نباشد این کشور مثل ستون خیمه‌ای که آن را بردارند، فرو می‌ریزد. واقعاً ما الان با درایت‌تر از ایشان نداریم. باید پشت این شخصیت عظیم و برجسته، سیاستمدار با درایت بایستیم تا خدای نکرده کشورمان مثل سوریه نشود و باید اسلام را زنده نگه داریم. ما تازه معنی «به شهدا مدیونیم» را متوجه شدیم و در این جنگ با تمام وجود درک کردیم که مدیون‌شان هستیم.

شهید افشاری در کنار فرزندش امیر حسین

> من و پسرم در مراسم تشییع سعی کردیم اشک نریزیم، مبادا تصاویری که از خانواده شهید منتشر می‌شود، تصاویر شکسته‌شدن آنها باشد. سعی کردیم این تصاویر از صلابت خانواده شهید روایت کنند نه از گریه و اشک آنها. امیرحسین الان همچنان به حفظ قرآن ادامه می‌دهد و می‌بینم که وقتی با قرآن مشغول است، آرام‌تر می‌شود

شهید افشاری توجه زیادی در تربیت مذهبی فرزندش امیر حسین داشت

> چند سال پیش که حمله موشکی ایران به پادگان امریکا در عین‌الاسد عراق پیش آمد، همسرم طی حادثه‌ای مجروح شد. وقتی به خانه آمد، گفت شهادت نصیب من نمی‌شود. نهایتاً همین مجروحیت نصیبم شود. بعد رو به من کرد و گفت چون تو خیلی به من وابسته‌ای، راضی به شهادتم نیستی، محکم پایم را به این دنیا گره زده‌ای و شهید نمی‌شوم

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۶۳

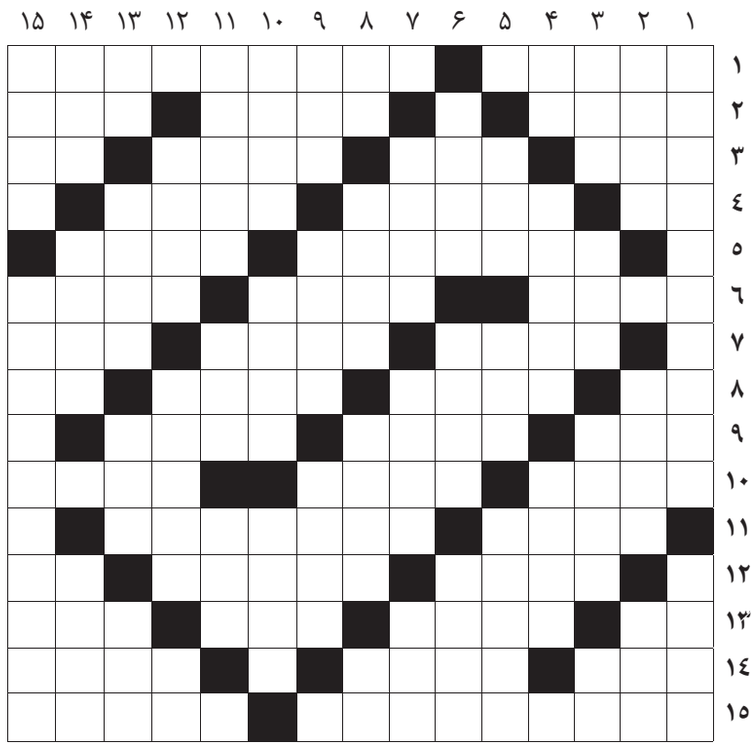

از راست به چپ

■ ۱- منطقه مرزی غرب خرمشهر- سامانه ناکارآمد ضدموشکی صهیونیست‌ها ■ ۲- راصد- مورد قبول همه- وسیله سرخوردن روی برف و یخ ■ ۳- آقا و سرور- از فروع دین- عنوان پادشاهان ساسانی- یار مرد ■ ۴- یک لحظه- ارفاق- دریاچه‌ای در شمال روسیه ■ ۵- نویسنده معروف امریکایی رمان وداع با اسلحه- خنده‌کننده ■ ۶- ارسال کالا به بازار- روحانی دربار فرعون- زرنگ ■ ۷- درخت بلوط- بشقاب بزرگ- صداوآواز ■ ۸- صدمه- پول گرجستان- صدای سرکشیدن مایعات- نوعی موسیقی ■ ۹- سود حرام- کیسه پول- تیری که با کمان انداخته می‌شود ■ ۱۰- پیشکش- جایگاه حیوانات درنده- نوعی چاپ ■ ۱۱- قدرت و توان- اذان را به بلال تعلیم داد ■ ۱۲- متاع- دادخواهی- دانه خوشبو ■ ۱۳- برادر عرب- برای اینکه- توهین کردن- پول غنا ■ ۱۴- مجموعه اتباع یک کشور- پاره آتش- وزنی برای سنجش طلا ■ ۱۵- روده درازی- درک متقابل

از بالا به پایین

■ ۱- بنایی از دوره قاجار در مرکز تهران- ویرگول ■ ۲- اولین رهبر اتحاد جماهیر شوروی- از ورزش‌های تیمی- معاشرت ■ ۳- بزرگی- تحلیل غذا- کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است- حرف فاصله ■ ۴- رگ خواب- مهلت دادن- از رودهای حوضه دریای خزر ■ ۵- شهری در آذربایجان غربی- فرزند طهماسب- نوعی پارچه راه‌راه ابریشمی ■ ۶- کشور و رودی در غرب آسیا- جهاز عروس- پارچه روپوشی قدیمی ■ ۷- نان مرغوب- حنا- لقب اشرافی اروپایی ■ ۸- سایه- سیاهی شهر از دور- حاشیه سفید کتاب- بخار دهان ■ ۹- هراس- خدای یهود- شهری در چرخ خیاطی ■ ۱۰- از پرتاب‌های دوومیدانی- امپراتور نیمه دیوانه روم باستان- چوبدست ساربانان ■ ۱۱- روی برگرداندن- چین و شکن- چشم ■ ۱۲- رود ارس- آرایش صورت- خاموش فرنگی ■ ۱۳- برج کج- شب‌زنده‌داری- بخش بارگیر تریلر- جدا ■ ۱۴- گربه‌سان تیزرو- نیم‌میلیون- آشتی و صلح ■ ۱۵- خشمگین- مکتب سرمایه‌داری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹		۵
	۵			۳				
۸	۹			۶				۷
		۴			۲	۳		۹
		۸				۲		
		۷			۴			
۷			۸					
			۱				۶	
۲							۱	

۴	۱	۸	۶	۵	۲	۹	۷	۳
۳	۶	۷	۹	۸	۱	۵	۲	۴
۲	۵	۹	۳	۴	۷	۱	۶	۸
۷	۹	۶	۲	۱	۴	۸	۳	۵
۱	۲	۳	۸	۹	۵	۷	۴	۶
۸	۴	۵	۷	۶	۳	۲	۱	۹
۵	۸	۴	۱	۲	۹	۳	۷	۷
۶	۳	۱	۴	۷	۸	۹	۵	۲
۹	۷	۲	۵	۳	۶	۴	۸	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۴۶۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	س	ت	ر	ا	س	ب	و	ر	ک	■	م	ع	ل	م
۲	ک	ا	ن	■	س	و	ق	■	د	و	د	■	ش	ا	ر
۳	ا	ل	■	ف	ا	ر	■	ا	ن	ا	م	ی	■	ک	ش
۴	د	ن	و	ر	■	ا	ی	ز	■	م	س	م	ا	■	د
۵	م	ی	ر	■	ا	خ	ل	ا	ص	■	هـ	ا	ف	ب	ک
۶	ی	■	ق	ا	ق	■	ک	ل	م	ت	■	م	ی	ر	ا
۷	■	س	هـ	ر	ا	ب	■	هـ	ا	و	ن	■	س	ل	م
۸	س	ر	■	ا	م	ی	ب	■	خ	ل	ا	ص	■	ی	ل
۹	ا	د	ر	■	هـ	ت	ا	ف	■	ب	ن	ی	ا	ن	■
۱۰	ن	ر	م	ش	■	ا	ف	و	ل	■	د	ف	ع	■	غ
۱۱	س	د	ا	ن	ا	ت	■	ت	ر	ا	ز	و	■	م	م
۱۲	و	■	د	و	ا	ل	■	ا	ر	ک	■	خ	ی	ا	و
۱۳	ر	ج	■	د	ی	و	ا	ن	■	ر	ب	ط	■	ر	س
۱۴	ی	ا	ش	■	ب	ل	م	ق	■	ی	ر	■	د	ن	ا
۱۵	ا	م	ی	ن	■	ا	ر	د	و	ا	ن	ب	ن	ج	م